

به نام خدای دوست

ظرفیت های فرهنگی یک ورزش



Photo by Farjam Nikfarjam

مترجم و نویسنده : نیلوفر رهگذر

دانشجوی رشته امور فرهنگی

آدرس الکترونیکی : www.gozarerasaneh.blogfa.com

ظرفیت های فرهنگی یک ورزش

گاهی تا اتفاقی نیافتد و ماجرای پیش نیاید سخت می توان باور کرد که موضوعاتی که به ظاهر بسیار متفاوت و دور هستند بتوانند تا این حد تاثیرات متقابلی برای هم داشته باشند.

یکی از این موارد **رابطه بین ورزش و سیاست و اجتماع** است؛ شاید در طی انجام کارهای روزمره مان، کمتر به این بعد از ورزش توجه کنیم که میتوان از آن به عنوان تریبونی برای نمایش و شناساندن سرمایه های فرهنگی و ملی استفاده کرد تا در هیاهوی تخریبی رسانه های بیگانه؛ گوهر ناب فرهنگ؛ میهمان نوازی؛ سبک زندگی؛ سرمایه ها و داشته های فرهنگی کشورمان را به نمایش بگذاریم.

این مشخصه ایران و ایرانی بودن است که با منش خود و با فرهنگ خود آنچنان جاذبه ایجاد می کند که مخاطبش همواره در شگفتی آنرا نظاره می کند..

این مشخصه فرهنگ ایرانیست که هر موضوع و سرفصل غیر بومی را آنچنان با فرهنگ خود در می آمیزد که می توان با اندک توجهی ایرانی شدن و بومی شد آن موضوع را در یافت. خواه ورزش باشد خواه هنر باشد خواه صنعت.

متنی که مطالعه می کنید **خاطرات آقای مولر ورزشکار رشته اتومبیلرانی اهل آلمان**، که در مسابقات **رالی کلاسیک ایران** فدراسیون موتورسوار و اتومبیلرانی جمهوری اسلامی ایران شرکت داشته است.



سفری که انتظارش را نداشتم

(از نگاه Claus Muller)

مسابقه رالی کلاسیک در ایران

از آنجایی که علاقه شخصی ام در جستجوی اتومبیل‌های کلاسیک قدیم و جدید بود، اتومبیل‌های کلاسیک وادارم کرد که تصمیم بگیرم دور دنیا یک سفری داشته باشم و فقط هم خودم را محدود به جاهای همیشگی نکنم. بعد از تجربه ام در هندوستان که مرا به راجستان برد جایی که من و علاقه مندان به این مسابقه را، انتخاب کردم. مقصد بعدی ام را تهران در ایران گذاشتم. تهران منزلگاه (Café Racer¹) به تهران است، که با Café Racer راسوتا در فلوریدا مرتبط اند.

من یک مردی را در تهران می شناسم، که ماشین‌های قدر آمریکایی را در خیابان های تهران ویراج می دهد یا می راند، چیزی که به سختی من می توانستم باور کنم، با آگاهی کمی که از این کشور داشتم از خودم می پرسیدم (آخه چطور میشه تو این جور جایی بقا داشته باشی، به این معنا که چطور در چنین جایی میتوان زندگی کرد؟). این دلیل کافی شد، تا برم ایران را ببینم و با این آقا ملاقات بکنم و ببینم ماشین بازها چکار می کنند.

وقتی به یک دوست گفتم: می‌خواهم بروم ایران. عکس العملش معلوم بود، کجا داری میری؟ مگه دیوانه ای؟ این کار خیلی خطرناکه. وقتی بهش گفتم: می‌خواهم زنم و دختر ۱۱ ساله ام را نیز ببرم، اونها گفتند حتماً مغزم را از دست دادم. (دیوانه شده ام). بعد از یکی دو روز، همسر و دخترم هم موافقت کردند که با من بیایند.

کنجکاوای بر نگرانی غلبه کرد. برای من که هیچ چیز مهم نبود، بالاخره بچه هایی که اونجا دارن زندگی می کنند، یک زندگی نرمال دارند.

¹ Café Racer

یک کافه بسیاری که، گروهی بسیاری از ماشین بازه در آنجا هستند.

برنامه ریزی سفر برای من مشکلات عمده ایی را جلوی چشمم آورده بود. بعد از اینکه از اینترنت اطلاعات گرفتن ویزا را چک کردم، فهمیدم که عوامل زیادی را باید در نظر بگیریم که مربوط به سفرمان هست. ما باید اول یک تقاضای یک شماره برای رزرو ویزا می کردیم. که این هم باید هفته های قبل انجام می شد، به اضافه تهیه عکس و تهیه پاسپورتها .

دوست ها و مدیر **Café Racer** تهران رامین صالح خو همراه با **Claus Muller** و همسرش سابینا و دخترش لونی. دوستمون رامین صالح خو که مدیر کافه ریس در تهران بود گفت: ما می توانیم ویزای ورود را در بدو ورود در فرودگاه بدون هیچ مشکلی بگیریم. از اونجا که هم زمان تقاضای مراحل ویزا خیلی کوتاه بود، ما تصمیم گرفتیم همینطوری از طریق مونیخ پرواز کنیم به تهران. رامین درست می گفت، توی فرودگاه یک مردی بسیار دوستانه، از تو گیشه ویزا، پاسپورتهای ما را خواست و شماره تماس شخصی که ما را در ایران می بینیم. ۵ دقیقه بعد ما رفتیم به قسمت **Control Passport**. در عرض چند دقیقه بعد داخل تهران بودیم. فرآیند خیلی خیلی به مراتب ساده تر از اونیکه، ما معمولاً در هنگام ورود به ایالات متحده امریکا داشتیم، باهش برخورد می کنیم .

دوست ما، ما را از فرودگاه سوار کرد و کمی بعد در همان روز رفتیم دوتا کارگاه بازدید کردیم، که همه پر از ماشین های آمریکایی بود که شامل چند تا، **Camaro, Corvette, Buick, a Dodge Charger, Mustangs**. بعد از اون ما رفتیم یک موزه ماشین های کلاسیک قدیمی، که در **راون** یکی از تنها دو مرسدس بنز ۵۴۰ k **اتوبان کوریو** بود و یکی هم در **اتوبان نور پری** ساخته شده. تا قبل از این دیدار من فکر میکردم فقط یکی از اون ساخته بودند، علاوه بر اون یادم رفته بود که بگم، که فراری بود، لامبورگینی بود، بیزاریتی - پورشه - رویز رویز، با کد VIN، که (شماره تولید هست).

خیلی خوشحال شدم، که رئیس فدراسیون موتور سواری و اتومبیلرانی جمهوری اسلامی ایران را ملاقات کردم و به من به عنوان میهمان بین المللی، خوشامد گفت. کمیته اتومبیلهای کلاسیک، وابسته به فدراسیون برگزار کننده رالی بود، که ما تصمیم شرکت در آن را داشتیم. دوست ما رامین، که رئیس این کمیته هست، همچنین دوست ما **Marty Schorr** بود، که مدیریت یکی از این کافه ریس ها در ایران (تهران، اصفهان، شیراز) داشت. ارتباط من با این آقا این است، که من مدیر کافه ریسر مونیخ هستم .

روز بعد، مسابقه شروع شد. که در اون ۶۰ تا اتومبیل، مثل یکی دو تا کامارو و **Genv** و چند سری ماشین قدری هم بوده. رامین دو اتومبیل کاماروی **۴۵۴ bold**، و ما تو یکی از ماشینهای پشتیبانی بودیم و از طریق جاده کوهستانی راهی شمال شدیم. بعد از یک ساعتی رانندگی با کل رالی، توسط افسرهای پلیس متوقف شدیم و افسرهای پلیس به خاطر دیدن مجوز برگزاری مسابقه، ۳ ساعت طول کشید. اون راهی که از طرف کوهستان به دریای خزر می رفت. یک قسمت

باریک بود که یکی از زیبایی های مناظر در جاده بود بالاخره رسیدیم به رامسر جایی که شب را ماندیم پارکینگ های هتل پر از ماشینهای کلاسیک آمریکایی بود مثل شورلت، کادیلاک، ایمپالا، پونتیاک و

هیچ شکی نیست ، ایرانیهای علاقمند ، به ماشین، عاشق ماشینهای آمریکایی هستند ، من از یکی از پسرهایی که آنجا بود پرسیدم : (با وجود دشمنی بین ایران و امریکا ، چطور ممکنه همچین چیزی وجود داشته باشه؟) .

جواب: اونها که سیاسته ، که ما اهمیتی به سیاست نمیدیم . ما عاشق ماشینیم .

تا پاسی از نیمه شب توی لابی هتل راجع به ماشین صحبت می کردیم ، برای من اینقدر جالب بود که انتظار همچین پذیرایی را در ایران نداشتم .

روز دوم رالی:

مسیرها در طول دریای خزر به طرف شهر رشت بود، که قرار بود اونجا هم ناهار صرف کنیم . به عنوان میهمان ویژه برگزار کننده اولین مسابقه ، کانال های رادیو تلویزیونی با من مصاحبه کردند ، که قرار بود سراسر ایران پخش شود. یکی از نمایندگان مجلس با من صحبت کرد میخواست مطمئن شود که همه چیز خوب پیش میرود برای من. و تازه گفت اگر کمکی از دست من بر میاد بگین . در کل مردم به صورت فوق ، رفتار میهمان دوستانه ای داشتند .

روز سوم رالی

ما را برگرداندند تهران. در مسیر از شالیزارهای برنج ، مزارع چای و کوهستان های سبز و دریاچه های مصنوعی وسط یک کویر رد شدیم مرا کمی یاد **دریاچه mild** در **نوادا** انداخت (**لاسی وگاس**) خط پایان مسابقه در یک استادیوم در تهران بود، دیر ، هنگام شب تمام ماشین ها به سلامت رسیدند .

توقف بعدی ما در طول اقامت در ایران، اصفهان بود. در جایی که راهنمای طور ما، علی سمندریان مدیر Café Racer در اصفهان بود. او زادگاه زیبای خودش را به مانشون داد، که شامل یک مرکز خرید هم بود و خلاصه خانواده مولر یک دوست جدید پیدا کردند .

ایران کشور بسیار جالبی است. سرزمین کویری که بین تهران و اصفهان واقع شده. خیلی شبیه به کویر Mojave Desert که بین لوس آنجلس و لاس وگاس بود.

ما مردم محلی را که ملاقات کردیم، بسیار مهمان نواز، دوست، کمک رسان و در سطح خوبی تحصیل کرده بودند.

غذا عالی بود، مغازه هایی را هم که رفتیم پر از محصولات گوناگون بود، چیزی که مرا خیلی مجذوب خودش کرد کیفیت عالی جاده ها بود و همچنین قیمت بنزین معادل یک دلار آمریکا بود.

ما مردمی را که علاقه مند به سیاست بین الملل باشند، برخورد نداشتیم، ولی در کل خیلی خوشحال بودیم که ماشینهای آمریکایی را ببینیم و همچنین فعالیتهای ماشین بازی کلاسیک را.

در کل خوبه که آدم قبل از اینکه مردم و سیاست را در کشورهای خارجی قضاوت بکنه ۲ بار فکر بکنه

این تفاوت عظیمه بین مردم و دولت ها. به عنوان کسی که به دولتش اطمینان داره من با اطلاعاتی که دارم، اما خیلی به خاطر اطلاعاتی که دولتم داده بود آزرده شدم از این که اطلاعات غلط دولت من (آلمان هم انتشار کرده و گرفتن ویزا و ملزومات سفر به ایران)، آزرده خاطر شدم. خیلی از اونها معلوم شد که غلط بوده و پس از دیدار ایران، من به دیگران پیشنهاد می کنم که قبل از هرگونه قضاوت کردن در مورد کشوری که میخوان ازش دیدار کنند بیشتر تحقیق کنند و با آدم های همون کشور تماس داشته باشند.

www.carguyhronicles.com